

او یک ملت بود



آنچه در تفکر شهید بهشتی ظهور و بروز فراوان دارد، تأکیدهای مکرر ایشان بر حفظ اصول و چارچوب‌ها و اهداف اسلامی بر مبنای تفقه اسلامی به معنای عمیق کلمه - است به نحوی که ایشان کوچک‌ترین کوتاه آمدنی را در این باب نمی‌پذیرند. این نگاه کاملاً و صد در صد در مقابل نگاه مدرن به دین - یعنی دیدگاه متجددانی مانند مجتهد شبستری و سروش و امتداد سیاسی آن‌ها مانند خاتمی و حجاریان - است.

بهار



عنوان: او یک ملت بود ...
صاحب امتیاز: اندیشکده پرهان
تحریریه: گروه تاریخ
محمد رادمرد
مجید میری
طراح جلد و صفحه آرا: امیرحسین نبی
تاریخ انتشار: تیر ماه ۱۳۹۳

www.BORHAN.ir
info@borhan.ir

نشانی:

چهارراه ولیعصر، ضلع جنوب پارک دانشجو، کوچه
شیرزاد شرقی، پلاک ۱۴، طبقه اول

تلفن: ۶۶۷۳۴۷۷۲

فکس: ۶۶۷۲۵۷۱۸

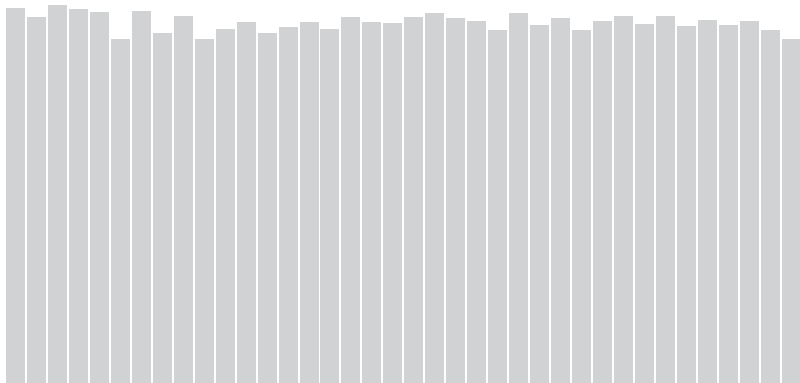
فهرست

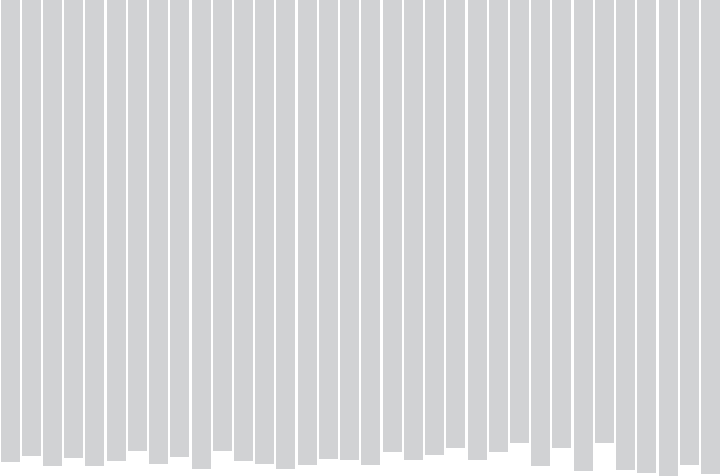
- شهادت بهشتی به مفهوم آزادی چگونه می‌نگریست؟ / محمد شیخانی ۴
- آیا دین شهید بهشتی مدرن بود؟ / محمد حسین پارسا ۱۲
- اگر شهید بهشتی زنده بود، با قانون اساسی کنونی کنار می‌آمد؟ / حسن یعقوب‌نیا ۱۷
- ولایت فقیه از دیدگاه شهید بهشتی / هادی بیات ۲۳
- ارتباط بنی‌صدر با ماجرای ترور شهید بهشتی چیست؟ / قاسم تبریزی ۳۴

مقدمه

شهید سید محمد حسینی بهشتی متفکر و سیاست‌مداری است که نام او همیشه در تاریخ باقی خواهد ماند. این مسئله بیش از هر چیز ناشی از ویژگی‌های منحصر به فردی است که این شهید والا مقام دارا بود و او را در قیاس با دیگر مبارزین و انقلابیون، برجسته و متمایز می‌نمود. مبارزات او در جهت پیروزی انقلاب اسلامی، شناخت او نسبت به غرب به واسطه‌ی زندگی در آلمان، شاگردی این شهید در محضر امام خمینی (ره)، نقش وی در تأسیس حزب جمهوری اسلامی، اقدامات او در شورای انقلاب، تلاش‌های وی برای گنجاندن نظریه‌ی ولایت فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی و حضور او در رأس قوه‌ی قضائیه، دلایل این برجستگی و تمایز است.

بررسی اندیشه و عمل سیاسی شهید بهشتی از آن رو دارای اهمیت است که با واکاوی آن، می‌توان چرایی و چگونگی تأسیس نظام جمهوری اسلامی را درک نمود، زیرا از یک طرف او خود از تأثیرگذارترین افراد در پایه‌گذاری این نظام جدید سیاسی بود و از طرفی دیگر، در میان مبارزان اسلامی جایگاهی والا داشت. از این جهت، شهادت وی خسروانی بزرگ برای نظام اسلامی تازه تأسیس بود. آنچه در ادامه می‌آید بازخوانی گوشه‌ای از تفکر و عمل سیاسی آن شهید عالی قدر است. باشد که بتواند ما را در ادامه‌ی اندیشه و عمل او یاری کند.





شهید بهشتی به مفهوم آزادی چگونه می‌نگریست؟

محمد شیخانی

پژوهشگر حوزه‌ی اندیشه‌ی سیاسی

در پاسخ به چستی آزادی و فضاهای گوناگون آن، آثار متنوع و متعددی به نگارش درآمده است. اما این پرسش جای طرح و بررسی دارد که چرا هنوز بشر به برداشت واحد و تفسیر واحد و مورد پذیرش همگان از آزادی دست نیافته است و تلقی‌های گوناگونی از آزادی وجود دارد. تنوع و تعدد بحث از آزادی و ابعاد مختلف آن از آن روست که هر اندیشورزی با توجه به پیش‌فرض‌ها و مسلک و مرام خویش به تعریف این واژه‌ی مهم و اساسی در زندگی بشر پرداخته و شاخص‌های ویژه‌ای برای آن برشمرده است. به نوشته‌ی آیزایا برلین، «در تاریخ بشر، همه‌ی اخلاقیون آزادی را ستوده‌اند؛ اما معنای آزادی نیز مانند کلمات خوشبختی، خوبی، طبیعت و حقیقت به قدری کشدار است که

با هرگونه تفسیری جور درمی آید.^۱

آزادی در ادبیات اسلامی نیز دارای جایگاه ویژه‌ای است. واژگانی نظیر حریت و اختیار، در ادبیات کلاسیک اسلامی به جای آزادی به کار برده می شدند. عموم بحث‌های ارائه شده در این زمینه، در متون اسلامی از سوی فقها ارائه می‌گردد. علامه محمدتقی جعفری در تبیین مفهوم آزادی، سه واژه‌ی آزادی، رهایی و اختیار را از هم تفکیک می‌کند.^۲ امام خمینی به عنوان فقیه برجسته‌ی معاصر، آزادی را بی نیاز از تعریف می‌داند:

«آزادی یک مسئله‌ای نیست که تعریف داشته باشد. مردم عقیده‌شان آزاد است. کسی الزامشان نمی‌کند که شما حتماً باید این عقیده را داشته باشید.»^۳

اما از آنجا که موضوع یادداشت حاضر با محوریت شهید بهشتی انجام می‌گیرد، در ادامه‌ی یادداشت، بحث آزادی از نگاه وی بررسی می‌شود. نکته‌ی اصلی در اندیشه‌ی شهید بهشتی در باب آزادی این است که در درجه‌ی اول وی دارای یک نظام منظم فکری است که آزادی در آن به مثابه‌ی یک دال محوری عمل می‌کند و از سوی دیگر، این آزادی با آزادی موجود در غرب کاملاً متفاوت و مبتنی بر دو مؤلفه‌ی اجتماعی بودن و اتکای به وحی است.

شهید بهشتی؛ معنا و چیستی آزادی

شرایط اجتماعی و ضرورت‌های زمانی و افکار و اعتقادات حاکم بر جامعه، از جمله عناصر گوناگونی برداشت از آزادی است. با توجه به گوناگونی برداشت از آزادی، باید نخست به این بحث پرداخت که معنای آن از نگاه

۱- برلین، آیزایا (۱۳۶۸)، چهار مقاله درباره‌ی آزادی، ترجمه‌ی محمدعلی موحد، ج ۱، تهران، خوارزمی، ص ۲۴۳.

۲- جعفری، محمدتقی (۱۳۷۷)، تحقیق در دو نظام حقوق جهانی بشر از نگاه اسلام و غرب و تطبیق آن دو بر یکدیگر، ج ۱، تهران، ص ۴۰۳.

۳- امام خمینی، روح‌الله (۱۳۶۱)، صحیفه‌ی نور، ج ۱، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ص ۸۸.

شهید بهشتی چیست؛ چرا که اساساً نقطه‌ی اشتراکی در بحث از «چیستی آزادی» وجود ندارد تا در پی آن به تحلیل و بررسی این نقطه‌ی مشترک پرداخته شود، برخلاف مفاهیمی مانند نور، انسان و سلول که مفاهیمی شناخته‌شده‌اند و بر سر معنای آن‌ها اختلاف نظر نیست.

آزادی در اندیشه شهید بهشتی یعنی «تسلط انسان بر ساختن خویش و ساختن محیط خویش».^۴

شهید بهشتی با این تعریف در واقع دو معنای متمایز آزادی را یادآور می‌شود که البته وابستگی تام و تمامی با یکدیگر دارند. این دو معنای متمایز از آزادی عبارت‌اند از: آزادی به معنای یک نیاز عمیق و اصیل درونی که هر فردی به‌طور طبیعی خواهان آن است و از عدمش رنج میبرد و دیگری، آزادی به معنای یک واقعیت اجتماعی.^۵

شهید بهشتی دو معنای متفاوت آزادی، یعنی معنای فردی و معنای اجتماعی را از هم تفکیک می‌کند. معنای فردی آزادی، خواستی است ذاتی و درونی و به شخص انسان مربوط می‌شود و معنای اجتماعی آن واقعیتی است اجتماعی که به نوع روابط اجتماعی مربوط می‌شود. در نگاه شهید بهشتی، آزادی فردی یعنی «آزادی از قیدوبند» و «انسان هنگامی قیدوبند را احساس می‌کند که بدان آگاهی و نیز حساسیت داشته باشد».^۶ از نگاه وی، نخستین و مهمترین عامل برای رسیدن به آزادی، آگاهی و شناخت است.^۷

نکته‌ی بسیار مهم در اندیشه‌ی شهید بهشتی این است که وی آزادی را از بیندوباری جدا می‌کند و معتقد است حدود آزادی باید از طریق قانون معین شود.^۸

۴- واحد فرهنگی بنیاد شهید انقلاب اسلامی (۱۳۶۱)، بهشتی، سید مظلوم امت، دفتر دوم، تهران، ص ۱۸۳.

۵- همان، ۱۱۸۵.

۶- فارسی، جلال‌الدین (۱۳۶۱)، فرهنگ واژه‌های انقلاب اسلامی، ج ۱، تهران، بنیاد فرهنگی امام رضا، ص ۵۶.

۷- حسینی بهشتی، سید محمد (۱۳۸۰)، نقش آزادی در تربیت کودکان، ج ۲، تهران، بقیه، ص ۵۶.

۸- حسینی بهشتی، سید محمد (۱۳۸۸)، حزب جمهوری اسلامی، ج ۱، تهران، بقیه، ص ۴۰۴.

❖ آزادی اسلامی از نگاه شهید بهشتی ایراد لیبرالیسم غربی را ندارد، زیرا صرفاً مبتنی بر عقل ناقص بشری نیست و در واقع همین عقل است که با تأیید ناتوانی خود و شناخت منبع موثقی به نام وحی به سمت آن حرکت می‌کند.

شهید بهشتی ارج و تقدس دفاع از آزادی اجتماعی را نیز به این دلیل می‌داند که آزادی از یک خواسته و نیاز درونی ناشی می‌شود و به همین دلیل است که «کسی که از این نوع آزادی دفاع میکند، در حقیقت دفاع از آزادی جامعه، دفاع از انسان و در واقع دفاع از کلیه خواسته‌ها و نیازهای اصیل انسانی» است.^۹

نقد لیبرالیسم غربی

حرکت بعدی شهید بهشتی در هندسه‌ی مفهومی ترسیم‌شده‌ی خود از آزادی پس از مشخص کردن معنای آن، نقد لیبرالیسم غربی به‌عنوان مهم‌ترین مدعی در اختیار داشتن آزادی است و برای این مسئله حرکت خود را دقیقاً از نقطه‌ای آغاز می‌کند که لیبرالیسم آن را به‌عنوان پایه‌ی نظریه‌ی خود می‌داند.

نکته‌ی مهم در اندیشه‌ی شهید بهشتی این است که وی آزادی را عمدتاً در سطح اجتماع معرفی می‌کند. از نگاه وی، «لیبرالیسم یعنی آن طرز تفکری که بر پایه‌ی انسان آزاد بنا شده است، بر پایه‌ی آزادی فرد انسان. اساس این مکتب این است که فرد انسان موجودی است آزاد، میتواند خواسته‌ها و تمنااتش را بشناسد و میتواند در راه رسیدن به این خواسته‌ها و تمناات تلاش کند و به آن‌ها برسد و رشد انسان، چه از نظر شخصی و شخصیتی و چه از نظر فرهنگی و چه از نظر رفتاری، چه از نظر اقتصادی، چه از نظر اجتماعی به این است که به او، یعنی فرد انسانی، آزادی بدهیم. به

۹- واحد فرهنگی بنیاد شهید انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱، ص ۱۱۵۷.

او بگوئیم آن‌طوری که تو دلت می‌خواهد حرکت کن»

وی معتقد است بزرگ‌ترین ضعف لیبرالیسم عدم اتکای آن به منبع وحی و اتکای صرف به معرفت و آگاهی است و از نظر همه‌ی معتقدان به وحی الهی، لیبرالیسم از این نظر چیز بدی است، خطرناک است، انسان را از یکی از متعالی‌ترین سرچشمه‌های برکت یعنی وحی دور می‌کند.^{۱۰}

اسلام و آزادی از نگاه شهید بهشتی

بعد از مشخص شدن معنای آزادی و نقد لیبرالیسم غربی، شهید بهشتی سراغ مقوله‌ی اسلام و آزادی می‌رود. از نگاه شهید بهشتی، اسلام آزادی انسان را به‌عنوان نقطه‌ی قوت آفرینش می‌شناسد و انسان گوهر تابناک هستی است.

در واقع از نگاه شهید بهشتی، اسلام برای انسان آزاد و آگاه زمینه و توان شکوفایی و خودانگیختگی و پیدا کردن راه را به حد فراوان قائل است و انسان را دعوت میکند نخست در پرتو نور فروزان باطن، یعنی عقل و خرد، حرکت کند. عقل و خرد در انسان است، ولی انسان به کمک همین اندیشه‌ی تحلیل‌گر و خرد روشن‌گر یک سرچشمه‌ی بزرگ و رفیع پُرارج آگاهی دیگر، یعنی وحی خدا و نبوت انبیا و کتاب ... سنت پیغمبران را می‌شناسد و می‌یابد.

در حقیقت آزادی اسلامی از نگاه شهید بهشتی ایراد لیبرالیسم غربی را ندارد، زیرا صرفاً مبتنی بر عقل ناقص بشری نیست و در واقع همین عقل است که با تأیید ناتوانی خود و شناخت منبع موثقی به نام وحی، به سمت آن حرکت می‌کند:

«وقتی انسان به این مرحله رسید، قانون زندگی را صرفاً به کمک عقل

۱۰- حسینی بهشتی، سید محمد، لیبرالیسم چه می‌گوید، مشهد، مرکز تبلیغات پیروان ولایت فقیه، ص ۸.

تنظیم نمی‌کند، عقل در تنظیم قانون در حد خودش دخالت می‌کند، اما وحی به‌عنوان زیربنای همه‌ی محاسبات و بررسی‌های عقلی همواره تکیه‌گاه انسان است. در جامعه‌ی اسلامی، اسلام انسان را موجود آزاد میداند و حتی به این موجود آزاد نهیب می‌زند که در شرایط اجتماعی نیست، نمیر، بمیر یا بمیران، لاف‌زن هجرت کن، به هر حال تسلیم محیط فساد نشو.»

ایراد دیگری که شهید بهشتی بر آزادی غربی می‌گیرد این است که آزادی غربی فاقد حدود است، اما اسلام از این مسئله می‌پرهیزد. وی همواره آزادی‌های موجود در غرب را به‌واسطه‌ی اینکه فاقد حدود است رد می‌کند و می‌توان بدین امر از این زاویه نگریست که این‌گونه آزادی‌ها منجر به خیر مشترک نمی‌گردند:

«من که یک برادر شما هستم، همیشه در سخن‌ها گفته‌ام دشمنان اسلام و دشمنان خدا و دشمنان قرآن و خواستاران آزادی به معنی بیندوباری بدانند که ما به آزادی انسان سخت پایبند و معتقدیم، اما آزادی انسان. ما نه دموکراسی روسی می‌خواهیم و نه دموکراسی آمریکایی و اروپای غربی می‌خواهیم، ما انسان آزادشده‌ی اسلام را خواستاریم که در آن انسان هم آزاد است و هم بنده. بنده‌ی کی؟ خدا و آزاد از بندگی هر چه غیر خداست.»^{۱۱}

تقابل با جبر مارکسیستی

نکته‌ی بسیار مهم و کلیدی در اندیشه‌ی شهید بهشتی این است که وی تنها محدودیت وارده بر آزادی انسانی را از ناحیه‌ی قوانین الهی معرفی می‌کند و نه جبر اجتماعی. وی در مجادلات خود با مارکسیست‌ها، خصوصاً بر این نکته بسیار تأکید مینمودند. مارکسیست‌ها معتقدند که انسان همیشه از

۱۱- بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید بهشتی، ۱۳۶۰، ص ۱۱.

جبر طبیعت و جبر قوانین اجتماعی، که محیط اوست، مورد محدودیت قرار میگیرد. انسان در این مناسبات که دور و محیط اوست، در رابطه قرار میگیرد و همیشه آزادی او محدود است به آن قوانینی که این جامعه و این مناسبات به او تحمیل میکند. به این ترتیب، آزادی یک فرد و یک جامعه، تابعی است از محتوای مناسبات کلی آن جامعه.

اما شهید بهشتی در پاسخ به مارکسیست‌ها معتقد است که انسان یک موجود ممتاز و برجسته است و بزرگ‌ترین ویژگی و برجستگی او همین است که آگاه است. او انتخاب‌گری است که آزادانه و آگاهانه انتخاب میکند. به همین جهت، ما باید روی این ویژگی انسان تکیه کنیم. انسان در برابر جبر طبیعت، آزاد است. تعلیم اسلام این است که انسان محکوم جبر اجتماعی هم نیست. انسان در برابر حاکمیت آن قوانینی که به نام قوانین اجتماعی و سنت‌های اجتماعی و مکانیسم اجتماعی و ماتریالیسم تاریخی و جبر تاریخی و جبر اقتصادی و جبر اجتماعی مطرح میشود، آزاد است.

انسان هیچگاه محکوم به این قوانین نیست. انسان میتواند بر پدیده‌ها و بر تنگناهایی که در پرتو حاکمیت همین قوانین به وجود آمده، بشورد و در برابر آن‌ها بایستد و معادله‌ها و محاسبه‌ها را بر هم بزند، انسان همواره در راستای تاریخ، نوآفرین خواهد بود. او حادثه‌های اجتماعی و پیروزیهای اجتماعی جدیدی را خواهد آفرید و حماسه‌های تازه‌ای را خواهد سرود که براساس هیچ‌یک از قوانین شناخته‌شده‌ی قبلی قابل تبیین نیستند.^{۱۲}

شهید بهشتی سپس به بیان قرآن در این زمینه میپردازد و معتقد است هیچ انسانی محکوم هیچ جبر اجتماعی نیست و کیفیت و روابط و مناسبات اجتماعی و اقتصادی روی انتخاب آگاهانه‌ی انسان اثر می‌گذارند، اما نه

۱۲- حسینی بهشتی، سید محمد (۱۳۸۱)، آزادی هرج و مرج، زورمداری، ج ۱، تهران، بقیعه، ص ۴۴.

❖ ایرادی که شهید بهشتی بر آزادی غربی می‌گیرد این است که آزادی غربی فاقد حدود است، اما اسلام از این مسئله مبرا است. وی همواره آزادیهای موجود در غرب را به واسطه‌ی اینکه فاقد حدود است رد میکند و میتواند بدین امر از این زاویه نگریست که این‌گونه آزادیها منجر به خیر مشترک نمیکردند.

در حد جبر، بلکه در حد دشوار شدن یا آسان شدن.^{۱۳}

آیت‌الله بهشتی سپس عنوان میکند: «محیط اجتماعی هم ساخته‌شده‌ی انسان است و هم در ساخت او نقش دارد. ولی در این ساختن متقابل، اصل، انسان و خودسازی درونی اوست. انسان نه محکوم جبر طبیعی است، نه محکوم جبر اجتماعی و تاریخی، بلکه به

هر حال، در برابر محدودیتهایی که طبیعت یا نظام اجتماعی برایش به وجود می‌آورد، قدرت حرکت مخالف دارد.»^{۱۴}

نتیجه‌گیری

مقوله‌ی آزادی در اندیشه‌ی شهید بهشتی به‌عنوان یک رکن اساسی مطرح می‌شود و شهید بهشتی نقطه‌ی حرکت خود را همین مفهوم قرار می‌دهد. اما تلقی وی از آزادی از سویی تفاوت بسیاری با آزادی غربی دارد و از سوی دیگر، در چارچوب همین مسئله، به جبر مارکسیستی نیز پاسخ می‌دهد. تفکیک آزادی فردی از آزادی اجتماعی، تفکیک آزادی از بی‌بندوباری و محدود شدن آزادی در چارچوب قانون، از مؤلفه‌های اندیشه‌ی شهید بهشتی در باب آزادی است. وی مهم‌ترین ایراد وارده به آزادی غربی را اتکای صرف آن به عقل و معرفت بشری عنوان می‌کند؛ خلأیی که در متون و بطن اسلام کاملاً جبران می‌شود و مقوله‌ای به نام وحی به تکمیل عقل می‌پردازد و نکته‌ی بارز این است که عقل خود پی به ناتوانی برده و به سمت وحی الهی حرکت می‌کند.

۱۳- همان.

۱۴- همان، ص ۷۸.

آیا دین شهید بهشتی مدرن بود؟

محمدحسین پارسا

پژوهشگر تاریخ اندیشه

سال گذشته بود که مصاحبه‌ای درباره‌ی شهید «بهشتی» منتشر شد^۱ و در آن اشاره شده بود که آن بزرگوار نگاه مدرن به دین داشته و از همین جهت با استاد «مطهری» متفاوت بوده‌اند.

همچنین توجه شهید بهشتی به تأسیس مدرسه، حزب و... از نشانه‌های تفکر مدرن ایشان برشمرده شده بود، به این بیان که چون بهشتی همواره توجه به «فرم» -به عنوان شاخص اصلی نگاه مدرن داشته است؛ از این رو مرتب در پی تأسیس و ایجاد سازه و فرم برای دین بوده است. (نه به دنبال محتوا). همچنین ادعا شده بود که ایشان چندان از ولایت فقیه دفاع نکرده و اساس تفکر ایشان با ولایت فقیه میانه‌ای ندارد.

۱- پنجره، سال سوم، شماره‌ی ۹۷ مصاحبه با آقای دکتر فیاض

در این باره، چند نکته به اختصار توضیح داده می‌شود:

نخست؛ مقایسه‌ی استاد مطهری و شهید بهشتی از جهات متعددی بی‌وجه است. استاد مطهری شخصیتی نابغه، پرکار و خستگی‌ناپذیر در عرصه‌ی تفکر اسلامی بوده‌اند که می‌توان گفت بار فکری انقلاب اسلامی را ایشان تا حدی یک تنه به دوش کشیدند و هنوز هم شاید بتوان گفت با خصوصیت ایشان بدیلی نیامده است.

اما شهید بزرگوار بهشتی، علاوه بر اینکه به نوعی شاگرد استاد مطهری محسوب می‌شدند- چرا که استاد راهنمای شهید بهشتی در دانشکده‌ی الهیات، استاد مطهری بودند- با توجه به سایر نیازهای جامعه‌ی اسلامی و شخصیتی هم که داشتند، بیشتر عهده‌دار کادرسازی، فعالیت‌های ترویجی و در نهایت در دوره‌ی انقلاب اسلامی- نظام‌سازی و مانند آن شدند.

به همین دلیل قوت و عمق مسائل مطرح شده توسط استاد مطهری- هم به دلیل نبوغ ایشان و هم به خاطر تمرکزشان در حوزه‌های فکری اساساً از عمقی شگرف نسبت به سایر متفکرین اسلامی برخوردار بوده است. اما این قوت استاد در عرصه‌ی فکری، باعث نمی‌گردد که دیگران لزوماً در فضای غیراسلامی با چارچوبی مدرن قرار گیرند. این نکته به خصوص در باب شهید بهشتی به هیچ وجه پذیرفتنی نیست چنانچه در بندهای بعدی به آن خواهیم پرداخت.

به هر روی نه پرداختن به مسائل اجرایی، نشانه‌ی بی‌سوادی است و نه اهمیت کادر سازی کمتر از کار فکری و نه کار تشکیلاتی و سازمان یافته نشانه‌ای از نگاه «فرمیک» به دین است. اصلاح برنامه‌های حوزه و روز آمد نمودن آن با توجه به نیازهای نوین جامعه‌ی اسلامی، دغدغه‌ای بوده که امام خمینی نیز از پیشتان آن بوده و استاد مطهری نیز بارها

دغدغهی خود را در این باب ارائه کرده بودند که نمونه‌ای از آن در کتاب «ده گفتار» آمده است.

در این میان فرصتی برای شهید بهشتی پدید آمد که برنامه‌ریزی خوبی برای مدرسه‌ی حقانی انجام داده و کار اصلاح حوزه را لااقل به صورت نمونه در یک مدرسه اجرا نمایند و البته به کادرسازی برای انقلاب اسلامی پردازند. نیم‌نگاهی به حساسیت ساواک روی این مدرسه و خدماتی که بعدها فارغ‌التحصیلان آن در حوزه‌های مختلف نظام عهده‌دار شدند، نشانه‌هایی از تیزبینی و هدف‌یابی دقیق ایشان است.

همین نگاه اصلاحی اسلامی در مدرسه‌ی دین و دانش و بعدها در مدرسه‌ی رفاه، مرکز اسلامی هامبورگ و حزب جمهوری اسلامی بنا به مقتضیات هر یک استمرار یافت و نیروهایی برای اداره‌ی جمهوری اسلامی یا ترویج تفکر اسلامی پدید آورد. گرچه ادعایی نبوده و نیست که تمامی خروجی‌ها بر وفق مراد بوده است. آدمی است و اختیار و راه حق و باطل.

دوم؛ آنچه در تفکر شهید بهشتی ظهور و بروز فراوان دارد، تأکیدهای مکرر ایشان بر حفظ اصول و چارچوب‌ها و اهداف اسلامی بر مبنای تفقه اسلامی به معنای عمیق کلمه است به نحوی که ایشان کوچک‌ترین کوتاه آمدنی را در این باب نمی‌پذیرند. این نگاه کاملاً و صد در صد در مقابل نگاه مدرن به دین یعنی دیدگاه متجددانی مانند مجتهد شبستری و سروش و امتداد سیاسی آن‌ها مانند خاتمی و حجاریان- است. ذکر چند نمونه می‌تواند ما را به بحث نزدیک‌تر نماید:

الف) نمونه‌ی مشهودی از مدعای نگارنده در بحث ربا «در اسلام» آمده است. در این بحث شهید بهشتی ابتدا با یک بررسی دقیق عقلی،

❖ آنچه در تفکر شهید بهشتی ظهور و بروز فراوان دارد، تأکیدهای مکرر ایشان بر حفظ اصول و چارچوب‌ها و اهداف اسلامی بر مبنای تفقه اسلامی به معنای عمیق کلمه است به نحوی که ایشان کوچک‌ترین کوتاه آمدنی را در این باب نمی‌پذیرند. این نگاه کاملاً و صد در صد در مقابل نگاه مدرن به دین یعنی دیدگاه متجددانی مانند مجتهد شبستری و سروش و امتداد سیاسی آن‌ها مانند خاتمی و حجازیان - است.

ماهیت ربا را مشخص کرده و پس از آن به دلیل تحریم ربا از جانب اسلام هیچ گونه تسامحی را در برابر آن نمی‌پذیرند. ایشان تأکید می‌کند: «من شخصاً در برخورد با مواضع مکتبی قاطع، صریح و سختگیرم. یعنی چه؟ یعنی با ماست مالی کردن مکتب شدیداً مخالفم»^۲ و در این باب به عده‌ای از روشنفکران روحانی و روحانیون روشنفکر مثال می‌زند و تعبیر می‌کند که آن‌ها «می‌کوشیدند ربای بانک‌های را به نحوی توجیه کنند و آن را مسلمان کنند!»^۳

اتفاقاً این موضع برخلاف دیدگاه برخی فقهاست که حتی علی‌رغم اشتهار به سنتی بودن، به راحتی عمق اهداف اسلامی را نادیده گرفته و فتوا به حلیت برخی معاملات ربوی به ظاهر اسلامی شده، می‌دهند.^۴

ب) نمونه‌ی دیگر، بحث قربانی کردن در حج است. ایشان در کتاب پر نکته‌ی خود درباره‌ی حج که با عنوان «حج در قرآن» منتشر شده است. در بحث قربانی نقل می‌کنند که در ایام حج در پاسخ به این سؤال آن‌هایی که درباره‌ی قربانی و صحت آن سؤال می‌کردند، گفته بود:

«با صراحت گفتم که گوسفندی را که قربانی می‌کنید، اگر می‌دانید که زیر آوار خاکی که بلدوزر پس فردا از این طرف و آن طرف به سمت مسلخ می‌ریزد، خواهد رفت. این را قربانی حساب نکنید. این

۲- بهشتی، سید محمد، دکتر شریعتی جستجوگری در مسیر شدن، تهران، بقیع، ۱۳۷۹، ج سوم، ص ۲۸

۳- همان، ص ۲۹

۴- برای تبیین بیشتر رک ربا در اسلام

قربانی اصلاً قبول نیست، این تپذیر است ... این اصولاً نمی‌تواند با آیات و روایات مربوط به قربانی جور درآید. چطور انسان می‌تواند با این عمل، تقرب الی الله کند؟ قربانی یعنی انسان با این کار متقرب الی الله شود.. مگر خدا دستور تپذیر به ما می‌دهد؟! مگر با گناه می‌توانیم به خدا نزدیک شویم؟!»^۵

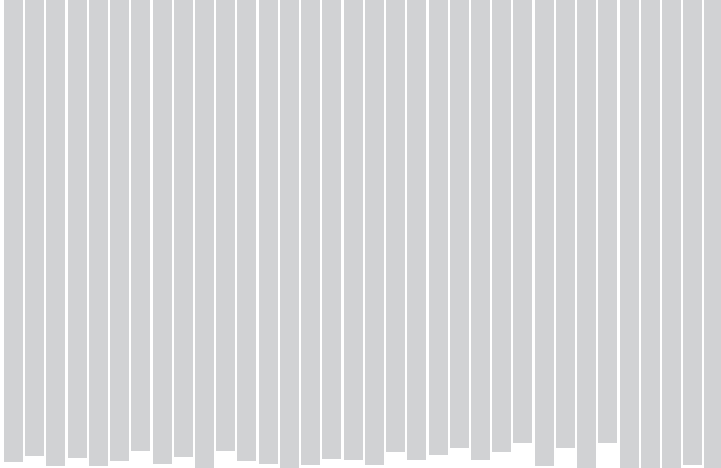
سوم؛ دیدگاه عمیق شهید بهشتی نسبت به مسئله‌ی حاکمیت سیاسی و ولایت فقیه، الحق جزو نکات درخشان تفکر آن شهید بزرگوار است. ایشان ولایت فقیه و نظام جمهوری اسلامی را امتداد همان ولایت و امامت امامان می‌دانند:

«نام نظام سیاسی در قانون اساسی جمهوری اسلامی چیست؟ اسم آن را چه نوع نظامی بگذاریم؟... حقیقت این است که برداشت تشیع راستین از اسلام، مناسب‌ترین نام برای این نظام را قبلاً پیش‌بینی کرده است. می‌توانید با این اشاره‌ای که کردم خودتان بگویید تشیع راستین برای نظام سیاسی اسلام چه عنوان گویایی را انتخاب کرده است؟ نظام امت و امامت؛ نظام سیاسی اجتماعی جمهوری اسلامی، نظام امت و امامت است و حق این است که با هیچ یک از این عناوینی که در کتاب‌های حقوق سیاسی یا حقوق اساسی آمده قابل تطبیق نیست.»^۶

آیا این، همان عمیق‌ترین نگرش به ولایت فقیه نیست؟ به نظر می‌رسد بی‌انصافی است شخصیتی چنین متعهد به اسلام -آن هم اسلامی متفقهانه و عمیق، نه ظاهری، قشری و متجددانه- را در چارچوب مدرن تفسیر کرده و متجددان سکولار را به صرف ارتباطی که با وی داشته‌اند، استمرار وی بدانیم.

۵- حج در قرآن، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸، ج پنجم، صص ۹۰ و ۹۱

۶- مبانی نظری قانون اساسی، ۱۳۸۰، سوم، بقعه، ص ۱



اگر شهید بهشتی زنده بود، با قانون اساسی کنونی کنار می‌آمد؟

حسن یعقوب‌نیا

کارشناسی ارشد علوم سیاسی

حجت الاسلام محمد سروش محلاتی در سلسه مقاله‌هایی با عنوان «با میراث شهید بهشتی چه کرده ایم؟!»، منتشر شده در سایت کلمه، بر این ادعا است که قانون اساسی، نظام جمهوری اسلامی ایران پس از بازنگری از اندیشه‌های شهید بهشتی فاصله گرفته است؟! در نوشتاری که پیش رو دارید، برآن هستیم به بررسی و نقد رویکردی مقاله‌ی مذکور پردازیم و پرداختن به تمامی زوایا و ابعاد بحث به صورت مصداقی را به فرصتی دیگر می‌گذاریم.

نویسنده محترم مدعی میشود که پس از شهید بهشتی، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، با سه چالش مواجه گردید؛ چالش در تفسیر قانون اساسی، چالش در تغییر قانون اساسی و چالش در تعطیلی قانون

اساسی و در هر یک از این سه مرحله، بخشی از تفکر شهید بزرگوار بهشتی که پشتوانه‌ی قانون اساسی بود، آسیب می‌بیند! وی سپس میکوشد شبهات و اشکالاتی را در قالب دو موضوع زیر مطرح کند:

۱. در ابتدا معتقد است که در تغییر قانون اساسی در سال ۱۳۶۸، بسیاری از ایده‌ها و آرمانهای شهید بهشتی درج شده در قانون اساسی ۱۳۵۸، در موضوعات زیر نادیده گرفته شد و آسیب جدی دید:

حذف شورای رهبری، حذف شرط «پذیرش مردم» در انتخاب رهبری، حذف انتخاب مستقیم رهبری توسط مردم، توسعه‌ی اختیارات رهبری، از بین رفتن استقلال قوه‌ی قضائیه، در اختیار رهبری قرار گرفتن مدیریت صدا و سیما و چگونگی تجدید نظر در قانون اساسی

۲. سرانجام پس از نقد موضوعات مطرح شده در بالا، این نتیجه را میگیرد که، در بازنگری سال ۱۳۶۸، قانون اساسی از آنچه خواسته‌ی امام بود فاصله گرفت، و موارد بسیاری تغییر یافت که جزء اهداف اولیه بازنگری نبود!

طبق آنچه آمد روشن میشود که شاکله‌ی اصلی بحث و شبه‌ی مهم آقای محمد سروش محلاتی این است که در بازنگری قانون اساسی تغییراتی فراتر از مواردی که در حکم حضرت امام خمینی رحمه الله تعیین شده بود، اتفاق افتاد، به گونه‌ای که بسیاری از ایده‌ها و آرمانهای مورد نظر شهید بهشتی در قانون اساسی ۱۳۵۸، نادیده گرفته شد. از آنجایی که شیوه‌ی بررسی نوشتار حاضر، نقد رویکردی است، براساس چند موضوع و نکته‌ی کلیدی که در زیر می‌آید خواهیم دید، در سنجه‌ی نقد و ارزیابی عقلانی ادعای ایشان دارای چه وزنی است.

۱. تأملی در مفهوم بازنگری

بازنگری (بازبینی راه رفته)، یک فعل پسینی است؛ به این مفهوم که پس از تجربه و سپری کردن یک دوره‌ی اجرایی، ما بر فراز تجربه‌های پیشین خود می‌نشینیم و کرده‌ها، داشته‌ها و پنداشته‌های خود را مورد بازنگری قرار می‌دهیم. به بیان دیگر، پسینی در اینجا بدین معناست که، پس از اجرای برنامه یا امری، بازنگری صورت می‌گیرد. بنابراین در خود مفهوم (concept) بازنگری، این معنا نهفته است که ما می‌توانیم با درس گرفتن از تجربه‌های گذشته، ضمن ارزیابی علل نقاط قوت و ضعف و با به کار بستن همه‌ی محاسن، ضعف‌ها را به قوت تبدیل کنیم. پسینی در مقابل پیشینی قرار می‌گیرد، بازنگری به لفظ پیشینی متضمن ملحوظ کردن درس‌هایی است که از گذشته یاد گرفته‌ایم. حاصل سخن آنکه بازنگری یعنی ملحوظ کردن عبرت (نقاط گذشته) در حال. این روح و قلب تپنده‌ی بازنگری است.

۲. فاصله‌ی قابل ملاحظه‌ی تقریباً ۱۰ سال بین قانون اساسی صدر انقلاب و بازنگری آن

قانون اساسی نخستین که در ۱۲ آذر سال ۱۳۵۸ با حضور دکتر بهشتی و بزرگان دیگر بررسی و تصویب شده است، با قانون اساسی که در سال ۱۳۶۸ مورد بازنگری قرار گرفت یک فاصله دهساله پیموده است. حال با توجه به دو مقدمه‌ی بالا (مفهوم بازنگری و ملحوظ کردن فاصله‌ی زمانی تصویب و بازنگری) نویسنده محترم را دعوت می‌کنم که به این مسئله توجه کنند که اولاً، باید توجه داشت، اگر عمر با برکت دکتر بهشتی اجازه میداد تا این شهید بزرگوار این فاصله ۱۰

❖ بازنگری به لفظ پیشینی
متضمن ملحوظ کردن
درسهایی است که از گذشته
یاد گرفتیم. حاصل سخن
آنکه بازنگری یعنی ملحوظ
کردن عبرت (نقاط گذشته)
در حال. این روح و قلب تپنده
ی بازنگری است.

ساله را نیز درک کنند، مگر میتوانند
به تجربه‌های نهفته در این یک دهه
بی توجه باشند؟! ثانیاً، اگر ایشان با
آن ذهن روشن، نقاد و آزاد اندیش،
الان در قید حیات بودند آیا تغییر و
تحولات صورت گرفته در بازنگری را

تایید نمیکردند؟! سوالی که اینجا به ذهن می رسد، این است که آیا
دکتر بهشتی که قبل از انقلاب به عنوان یک نظریه‌پرداز و استاد بزرگ
دانشگاه با توان مدیریتی قوی تشکیلاتی مطرح است، با دکتر بهشتی
که بعد از انقلاب نزدیک به دو سال رییس قوه قضاییه بوده، از لحاظ
تجربه‌ی مدیریتی و اجرایی متفاوت نیست؟! و همچنین اگر شهید مظلوم
بهشتی این فرصت را داشتند تا دوره‌ی ۳۲ ساله بعد انقلاب را درک
کنند و تجارب کلان سیاسی، اجرایی و مدیریتی کشورداری بیشتری
کسب می کردند، آیا علاوه بر تغییرات صورت گرفته، بیشتر از آن
را نیز تایید نمیکردند؟ اگر شهید بزرگوار بهشتی بر فراز یک تجربه‌ی
۱۰ ساله میخواست محصول خودش را که قانون اساسی است بازنگری
کند، بازنگری را تایید می کرد یا نه؟!

قطعاً اگر ایشان هم نتایج ایده‌ها و نظرات خود را در عمل همانند مقام
معظم رهبری و دیگر متفکران و بزرگان انقلاب اسلامی می دیدند، بر
همه‌ی مسایل مهر تایید می‌زدند.

۳. ارزیابی قاعده‌ی مشهور حقوقی «البینه علی المدعی والیمین علی
من انکر»

مسأله‌ای دیگری که حجت الاسلام محمد سروش محلاتی باید بدان پاسخ دهند این است که آیا تا به امروز کسی در نظام جمهوری اسلامی ایران از معجام و کانال‌های رسمی سخنی و گفته‌ای مبنی بر این که مدل و الگوی اداری کشور؛ تنها، تاکید می‌کنم تنها، براساس دیدگاه‌ها و ایده‌های شهید بهشتی باشد، بیان کرده‌است؟! آیا تا به حال کسی ادعا کرده که ما فقط با نظر شهید بهشتی حکومت می‌کنیم؛ که الان حضرت‌عالی می‌فرمایید از میراث شهید بهشتی منحرف شده‌ایم؟! چون روح یک نظام جمهوری این تک‌رایی را بر نمی‌تابد، و بر اساس قاعده‌ی مشهور حقوقی «البینه علی المدعی والیمین علی من انکر» اگر ادعایی در این زمینه وجود دارد، بهتر است نشان دهید و بفرمایید چه کسی؟ چه زمانی و کجا حرفی در این مورد بیان کرده‌است. شاید بفرمایید در معجام علمی و گفتارهای پژوهشی به نقش برجسته‌ی شهید بهشتی اشاره شده، سخن شما درست است ولی همان طور که بیان شد بحث ما حوزه‌ی عمومی و رسمی و اعلام انحصار قانون اساسی به شخص ایشان است. البته لازم به ذکر است که ایده‌ها و نظرات شهید بهشتی هنوز هم رکن مهمی از منظومه‌ی فکری جمهوری اسلامی ایران را تشکیل می‌دهد، و مورد احترام مسئولین نظام و تمامی اقشار جامعه اسلامی است.

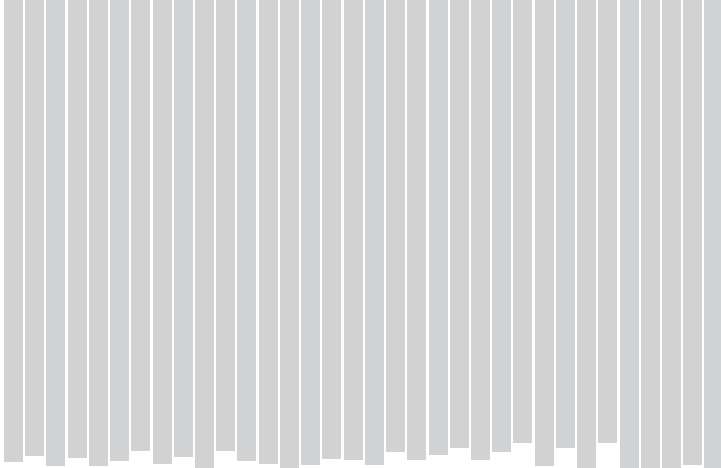
۴. بررسی تفکر مطلق انگارانه‌ی مقاله

نویسنده‌ی محترم در سراسر مقاله خود بر این نظر است که مهم‌ترین شاخص اندیشه‌ی شهید بهشتی آزاداندیشی است ولی آنچه از این مقاله برداشت می‌شود، بیشتر ترویج تفکر مطلق‌انگاری است. نویسنده‌ی محترم! با کدامین استدلال شهید بهشتی را در منظومه‌ی نظریه‌پردازی درباره‌ی نظام جمهوری اسلامی ایران، مطلق فرض می‌کنید؟ حتی اگر بپذیریم که نظر آیت الله بهشتی آن بوده که شما می‌فرمایید (البته

این گونه نیست)، و هم اکنون از نص گفته‌ی ایشان فاصله گرفته ایم، مگر آزاد اندیشی یکی از مولفه‌های فکری شهید بهشتی نیست؟ از این گذشته چگونه بر اساس استدلال عقلی، ایده‌ی شورایی بودن را در زمینه‌ی تصمیم‌گیری راهبردی کلان تایید می‌کنید ولی در مقابل از دیگر نظریه‌پردازان و متفکران انقلاب اسلامی نامی نمی‌برید؟ چرا به عنوان مثال سخنی از استاد بزرگ مطهری یا خود مقام معظم رهبری در این زمینه نمی‌زنید؟ ولی به نظر می‌رسد اتکا و اجرایی کردن نظر شخصی یک متفکر، نظام جمهوری اسلامی را از مجرای دموکراتیک خارج می‌کند.

برآیند سخن

شایان توجه است که یک تحلیل نباید در ذات خود حاوی تناقض باشد، به عبارت دیگر باید سازگاری داشته باشد، نه اینکه خود را نفی کند، به نظر می‌رسد این قاعده در تحلیل حجت الاسلام محلاتی رعایت نشده است. در پایان باید گفت که قانون اساسی که سند مرفقی جمهوری اسلامی ایران است، و براساس سیستم قانون‌گذاری اسلام تدوین شده است، دارای ظرفیت‌های بالایی است و می‌تواند در تمامی زمان‌ها پاسخ‌گوی مشکلات و نیازهای جامعه در حوزه‌ی امور عمومی و حکومتی باشد.



ولایت فقیه از دیدگاه شهید بهشتی

هادی بیات

پژوهشگر

سال‌ها پیش بود که به مناسبت بحثی که در حوزه‌ی مسایل کلامی دنبال میکردم، با کتاب «خدا از دیدگاه قرآن» نوشته‌ی «شهید بهشتی» آشنا شدم و روانی و بیپیرایه بودن و در عین حال دقت‌هایی که در گوشه و کنار بحث به کار رفته بود باعث علاقه‌مندی به آثار ایشان گردید. مطالعه‌ی تدریجی سایر آثار ایشان که به مناسبت‌های گوناگون توفیق آن دست میداد چند نکته‌ی قابل توجه در آثار ایشان را روشن مینمود که از آن میان سه نکته با بحث ما ارتباط بیشتری دارند:

۱- عمده مباحث شهید بهشتی را شاید بتوان در حوزه‌ی حکمت عملی جای داد: «ربا در اسلام، اقتصاد اسلامی، بایدها و نبایدها، نقش آزادی در تربیت کودکان، امر به معروف و نهی از منکر در قرآن و ...» (البته

آثاری در حوزه‌ی حکمت نظری هم دارند که در جای خود حاوی مطالب مفید و راهگشایی است: «خدا از دیدگاه قرآن، شناخت از دیدگاه فطرت و ...»

۲- شهید بهشتی تأکید زیادی دارند «که اسلام یک نظام وسیع عقیده و عمل است. شناختن هر جزء کوچک از یک نظام وقتی ممکن است که نخست بر دیدگاه کلی آن نظام و به اصطلاح معروف بر «جهان بینی» آن آگاه باشیم و برای شناخت این جزء از آن دیدگاه کلی و در چارچوب وسیع کل، دست به کار تحقیق شویم و در این تحقیق به مناسبات این جز با اجزای دیگر این نظام و با کل نظام از هر جهت توجه کنیم.»^۱

خود شهید بهشتی نیز سعی فراوان داشته‌اند که چنین تحقیقی را صورت دهند و حتی طرح کلی چنین تحقیقاتی را آماده کرده بودند و بخشی از آن را به صورت گروهی آغاز کرده بودند.^۲

۳- با توجه به حوزه‌ی اصلی مباحث شهید بهشتی (که در بند یک اشاره شد) و نیز حوزه‌ی مخاطبان ایشان که عمدتاً اқشار دانشجویی و نسل جوانِ نا آشنا با مباحث تخصصی اسلام شناسی بودند، روش شهید بهشتی تبیین معقول- و نه منقول- دستورها و مباحث اسلامی است. چنین تبیینی به طور معمول ناظر به برخی لوازم یا عوارض معقول چنین دستورهایی است. ایشان با شروع از مبانی مقبول- و در عین حال معقول- مخاطب، مباحث اسلامی را مورد بررسی قرار داده و صحت، انسجام و ضرورت به کارگیری آنها را برای مخاطب روشن مینمودند. چنین توضیحاتی که در پی تبیین ساده و در عین حال خرد پذیر دستورهای دینی است و در جای خود بسیار مغتنم است- با کارهای

۱- باز شناسی یک اندیشه، ۱۳۸۰، اول، بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت الله بهشتی، ص ۹۱

۲- اصل این طرح با نام «طرح کوشی تازه در راه شناخت تحقیقی اسلام» در کتاب باز شناسی یک اندیشه، صص ۱۰۳-۹۹ منتشر شده است. توضیح ناشر در پاورقی ص ۸۹ نیز در باب سرانجام آن جالب است.

تحقیقی که به ابعاد متعدد بحث و ریزه‌کاریهای فنی میپردازند کاملاً در دو سطح متفاوت هستند.

حاصل این مقدمه، یکی آن است که در بررسی اندیشه‌های شهیدبهشتی باید توجه نمود که ایشان در مقام تحقیقی^۳ بحث هستند یا در مقام تبیینی تا در نتیجه، احکام یکی را به دیگری سرایت نداد. دیگری آن که با توجه به سعی شهیدزنگوار در فهم نظاممند مکتب اسلام، پژوهشگران نیز در فهم اندیشه‌ی ایشان «نومن ببعض و نکفر ببعض» عمل نکرده و تمامی مباحث را یک جا دیده و خصوصاً به مبانی نظری مباحث ایشان توجه کافی مبذول داشته‌اند.

اندیشه‌ی شهیدبهشتی درباره‌ی حکومت اسلامی و ولایت فقیه

بررسی ابعاد مختلف اندیشه‌ی شهیدبهشتی در این موضوع از حوصله‌ی این نوشتار خارج است اما اشاره به برخی از مبانی و نکات مورد تأکید ایشان تا حدی روشنگر خطوط اصلی اندیشه‌ی ایشان خواهد بود. خاصه آن که بررسی ما درباره‌ی نقد، نسبتی به آن شهیدزنگوار است مبنی بر این که ایشان ولایت فقیه را یک قرارداد اجتماعی میدانند و به هیچ گونه انتصاب و الهی بودن در این باب قایل نبودند بلکه آن را صرف یک قراردادی میدانند که مردم مسلمان با یکدیگر صورت داده و کسی را در رأس هرم قدرت به نام «ولی فقیه» قرار میدهند.^۴ برای بررسی صحت و سقم چنین دیدگاهی ابتدا مبانی نظری شهیدبهشتی در حوزه‌ی حاکمیت را مرور کرده و سپس شواهد دیگری را در پنج بند ارایه مینماییم:

۳- نمونه‌ای از این بیان تحقیقی را می‌توان در کتاب «بهداشت و تنظیم خانواده» با مشخصات کتاب‌شناسی زیر دنبال کرد (حسینی بهشتی، بهداشت و تنظیم خانواده، ۱۳۷۹، سوم، بقعه)

۴- این نکته مشخصاً در آرای دکتر علی رضا بهشتی به شهیدبهشتی منتسب شده است. برای نمونه رک مقاله مبانی عقلائی مشروعیت حکومت در دوران غیبت از دیدگاه شهیدبهشتی <http://www.kaleme.com/14/06/1390/>

(الف) شهید بهشتی در کتاب «خدا از دیدگاه قرآن» پس از طرح اصل بحث توحید، به ابعاد مختلف توحید پرداخته و از جمله «توحید در سر سپردگی و اطاعت» را مطرح میکند. بنا به نوشته‌ی ایشان:

«از نظر قرآن اطاعت بر دو گونه است:

۱- اطاعت همراه با سر سپردگی و تسلیم بیقید و شرط در برابر آن چه به آدمی گفته میشود. از نظر قرآن این نوع اطاعت در حقیقت «عبودیت» است که مخصوص خداست و هیچ موجود دیگر شایسته‌ی آن نه.

۲- اطاعت از کسانی که به حق بر ما ولایت دارند و رعایت مصلحت خود ما و مصلحت عموم یا رعایت عواطف پاک انسانی ایجاب که فرمانبردار آن باشیم؛ نظیر اطاعت پیغمبر و امام و پیشوایانی که به فرمان پیغمبر و امام و یا بر طبق موازین معتبر در عصر غیبت به این منصب رسیده باشند یا اطاعت پدر و مادر و ... شرط وجوب این نوع اطاعت این است که دستور صاحبان این مناصب از حدود عدل و قانون تجاوز نکند.^۵ و^۶ به خوبی روشن است که با این مبنا، اطاعت از غیر خدا جایز نیست مگر آن که کسی «ولایت به حق» بر ما داشته باشد مانند پیامبر یا امام معصوم یا زمامداران دوران غیبت، آن هم نه هر زمامداری بلکه زمامداری که بر طبق موازین معتبر در عصر غیبت به این منصب رسیده باشد. جالب این که شهید بهشتی در پاورقی^۷

همین مبحث نکته‌ی بسیار مهمی را تذکر میدهند:

۵- حسینی بهشتی، محمد، خدا از دیدگاه قرآن، ۱۳۷۹، نهم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، صص ۱۳۳-۱۳۲

۶- این مطلب، به تعبیر دیگر در اصل دوم قانون اساسی مطرح شده است:

جمهوری اسلامی نظامی است بر پایه‌ی ایمان به:

خدای یکتا (لا اله الا الله) و اختصاص حاکمیت و تشریع به او و لزوم تسلیم در برابر امر او... (این اصل از طرف گروه (یا به تعبیری کمیسیون) اول مجلس خبرگان که شهید بهشتی عضو آن بوده‌اند، تهیه شد

۷- قابل ذکر است که کتاب «خدا از دیدگاه قرآن» تقریباً تنها کتابی است که توسط شهید بهشتی تألیف شده است. اکثر کتب دیگر ایشان مجموعه‌ای از سخنرانیهای ایراد شده توسط شهید بهشتی، (البته برخی جزوات مکتوب و یا همکاری در تألیف کتب درسی دینی را نباید از قلم انداخت)

❖ در بررسی اندیشه‌های شهید بهشتی باید توجه نمود که ایشان در مقام تحقیقی بحث هستند یا در مقام تبیینی تا در نتیجه، احکام یکی را به دیگری سرایت نداد. دیگری آن که با توجه به سعی شهید بزرگوار در فهم نظام‌مند مکتب اسلام، پژوهشگران نیز در فهم اندیشه‌ی ایشان «نومن ببعض و نکفر ببعض» عمل نکرده و تمامی مباحث را یک جا دیده و خصوصاً به مبانی نظری مباحث ایشان توجه کافی مبذول داشته‌اند.

«توحید در سرسپردگی و اطاعت، یکی از جنبه‌های پر ارج توحید اسلامی است که در نظام اجتماعی و اقتصادی جامعه‌ی اسلامی، نقش تعیین کننده‌ای دارد.»^۸

براساس این مبنا، صرف یک قرارداد اجتماعی نمی‌تواند مشروعیت اطاعت از حاکم (ولو فقیه و اسلام شناس) را تأمین نماید بلکه در صورتی می‌تواند ولایت و تسلطی بر حق داشته باشد که بر طبق موازین معتبر به آن منصب رسیده باشد.

به خصوص اگر توجه کنیم که توحید در اطاعت نقش تعیین کننده‌ای را در نظام اجتماعی اسلامی دارد.

ب) شهید بهشتی تعبیری که از نظام سیاسی اسلام در عصر غیبت می‌نماید؛ تعبیری است که در چارچوب یک قرارداد اجتماعی محض نمی‌گنجد بلکه بیانگر آن است که این نظام سیاسی، امتداد مسیر امامت (با مفهومی که فضای شیعی ارایه می‌نماید) می‌باشد.

«نام نظام سیاسی در قانون اساسی جمهوری اسلامی چیست؟ اسم آن را چه نوع نظامی بگذاریم؟... حقیقت این است که برداشت تشیع راستین از اسلام، مناسب‌ترین نام برای این نظام را قبلاً پیشینی کرده است. می‌توانید با این اشارهای که کردم خودتان بگویید تشیع راستین برای نظام سیاسی اسلام چه عنوان گویایی را انتخاب کرده است؟ نظام امت و امامت؛ نظام سیاسی اجتماعی جمهوری اسلامی، نظام امت و امامت

۸- حسینی بهشتی، محمد، خدا از دیدگاه قرآن، صص ۱۳۳-۱۳۲

است و حق این است که با هیچ یک از این عناوینی که در کتاب‌های حقوق سیاسی یا حقوق اساسی آمده قابل تطبیق نیست.^۹

این تعبیر خود برای این که رهبری اسلامی در دوران غیبت را در امتداد ولایت امامان بینیم یا یک قرار داد اجتماعی بین مردم، کافی است به خصوص با تکیه بر این که از تشیع راستین چنین تعبیری حاصل میشود- اما شهید بهشتی تأکیدهای دیگری نیز دارند:

«امت، از نظر ایدئولوژی اسلامی و مبانی عقیده و عمل اسلام، حتماً نیاز دارد به امامت. دقت بفرمایید! یک وقت مکتبی میگوید امت، بدون این که به آن جهت بدهد که عمل کند. [اما] اسلام میخواهد خطوط کلی و اصلی سعادت را نشان بدهد. میگوید: ای امت! اگر میخواهید در مسیر الی الله گم نشوید و از «مغضوب علیهم و الضالین» نشوید باید به حبل المتین و عروۃ الوثقیای امامت چنگ بزنید.»^{۱۰}

آیا چنین تعبیری از امامت، خاصی این که «اسلام میگوید» مترادف با یک قرارداد اجتماعی است؟

نکته‌ای که در عین روشنی تأکید بر آن ضروری است این که چنین تحلیلی به این معنا نیست که کسانی که حایز شأن امامت میگردند لزوماً از مراتب یکسانی برخوردار نیستند. به طور مشخص پیامبر و امامان از اهل بیت او، معصوم و منصوب^{۱۱} هستند و شکی نیست که در دوره‌ی غیبت، امام معصوم منصوب در دسترس نیست. اما مهم آن است

۹- حسینی بهشتی، مبانی نظری قانون اساسی، ۱۳۸۰، سوم، بقعه، ص ۱۵
۱۰- همان ص ۱۶

۱۱- شهید بهشتی گاه به جای تعبیر منصوب، از تعبیر تعیینی یا تعبیر «منصوب» استفاده میکنند. با توجه به مبانی نظری ایشان و شواهد متعدد که برخی از آنها در همین مقاله ارائه شده است- این تعبیر منصوب نافعی انتصاب کلی درباره‌ی رهبران اسلامی در دوره‌ی غیبت نیست بلکه ناظر به منصوب و تعیینی بودن امامان معصوم است.

که از منظر شهیدبهرشتی در دوره‌ی غیبت نظام امت و امامت تبدیل به قراردادی اجتماعی نمی‌شود و در عرض سایر قراردادهای اجتماعی بشر- که در سایر نظامهای سیاسی منعقد می‌گردد- قرار نمی‌گیرد. جمله‌های درخشان شهیدبهرشتی را بار دیگر با تفصیل بیشتر مرور می‌کنیم:

«اسلام ... می‌گوید: ای امت! اگر می‌خواهید در مسیر الی الله گم نشوید و از «مغضوب علیم والضالین» نشوید باید به حبل المتین و عروة الوثقی امت چنگ زنید. این امامت تا وقتی که در حد پیامبر است که با نشان ویژه و خاص از جانب خدا آمده معین می‌شود، بنابراین گفته می‌شود امامت ابراهیم، امامت موسی، امامت محمد (صلی الله علیه و آله) اینان امام هستند. در دوره‌ی پس از پیامبر اسلام، امامان معصوم منصوص و منصوباند ولی با این که تعیینی است تحمیلی نیست ... ولی امروز در این عصر غیبت امام معصوم منصوب منصوص در این عصر، امامت دیگر تعیینی نیست، بلکه شناختنی و پذیرفتنی یا انتخابی است.»^{۱۲}

به وضوح روشن است که شهیدبهرشتی جریان امامت را یک جریان مستمر می‌بیند که در دوران غیبت هم ادامه دارد. به نظر نگارنده حتی معنای انتخاب هم در جمله‌های شهیدبهرشتی با کمک قرائن تبیین می‌گردد: شناختن و پذیرفتن؛ «رابطه‌ی امت و امامت در عصر ما یک رابطه‌ی مشخص است. دقت بفرمایید! شناختن آگاهانه و پذیرفتن، نه تعیین و نه تحمیل»^{۱۳}

ج) شهیدبهرشتی در بحث از ویژگی‌های امام امت، گاهی به ادله‌ی نقلی بحث هم ارجاع می‌دهند و با تحلیل ویژگی‌های امام روشن مینمایند که در واقع از منظر ایشان تفاوت امام منصوص و غیر منصوص در این است که ویژگی‌های امام منصوص تضمین شده و احتیاج به بررسی

۱۲- همان، ص ۱۷-۱۶

۱۳- همان، ص ۱۷

ندارد ولی در باب امام غیرمنصوص، باید ویژگی‌های لازم احراز گردد: «ملت ایران، جامعه‌ی اسلامی، امت اسلام! ... راه رسیدن واقعی در همه تلاشها و حرکت‌های اجتماعی به آرمان‌ها و هدف‌های الهی و انسانی امت، این است که در میان اصول زیربنایی انقلاب و حرکت، در هیچ مرحله از نقش خلاق، رهایی بخش و سعادت آفرین امامت غافل نمانیم. «اما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدینه، مخالفاً لهواء، مطیعاً لامر مولاه، فلعوام اَن یَقْلُدوه» این اصل امامت است. اگر امام، معصوم و منصوص و منصوب خدا باشد، تکلیف روشن است. در زمان غیبت آن امام، آن فقیه و عالم و اسلام شناس اصیل که «صائناً لنفسه» باشد، خود دار باشد یک چنین امام و رهبری است که شایستگی دارد، توده‌ها دنباله رو، مطیع دستور فرمان او باشند.»^{۱۴}

د) شهید بهشتی اختیاراتی برای ولی فقیه قایل است که این اختیارات با قراردادهای اجتماعی قابل تفویض به رهبری نیست چرا که این اختیارات را نیز مردم هم ندارند که بخواهند به وی تفویض نمایند بلکه صرفاً برای امام و صاحب ولایت از جانب خداوند در نظر گرفته شده است. برای نمونه ایشان در مباحث تفسیری «ربا در اسلام» که در سالهای ۵۲-۵۳ ارایه شده است، در پاسخ به سؤالی در باب تنزل ارزش پول و سرمایه پس از خواندن فتوای امام از تحریر الوسيله مبنی بر این که «تثبیت قیمتها جایز نیست مگر برای امام یا والی مسلمین» میفرمایند:

«مسأله‌ی پایین آمدن ارزش»ها و زیانهای ناشی از آن و راه جلوگیری از این زیانها یک چیز بیشتر نیست: هدایت و کنترل دولت مسلمین و اسلامی، که بر طبق معیارهای اسلامی به قدرت رسیده باشد و بر همین اساس جامعه را اداره کند، همه‌ی مشکلات در آن جا حل میشود.»^{۱۵}

۱۴- حسینی بهشتی، ولایت، رهبری، روحانیت، ۱۳۸۳، دوم، بقعه، ص ۲۶۷-۲۶۶

۱۵- برای نمونه‌ای دیگر از چنین اختیاراتی برای ولی فقیه که حاکی از آن است که در امتداد ولایت امامان معصوم منصوص است، رک: حسینی بهشتی، اقتصاد اسلامی، ص ۱۰۷

معلوم می‌گردد که ولی امر مسلمین نه براساس قرارداد اجتماعی بلکه بر طبق معیارهای اسلامی میبایست به قدرت رسیده باشد و قرارداد اجتماعی چنین اختیاراتی را همسان با امام معصوم - برای وی تأمین نمیکند چرا که خود چنین اختیاری ندارد که بخواهد تفویض نماید. نمونه‌های دیگر از همین سنخ، لایحه‌ی اصلاحات ارضی است که او و دو تن از فقها تنظیم کردند و به تصویب شورای انقلاب رسید. شهید بهشتی در توضیح مبانی این لایحه می‌گوید:

«مالکیت شخصی هر مالک و مالکیت خصوصی هر مالک معنایش این است که دیگران (اشخاص حقیقی یا حقوقی) نمیتوانند برخلاف مالکیت مالک در مال او تصرف کنند. ولی مقتضای این مالکیتها (ی شخصی) این نیست که ولی امر هم نمیتواند در آن تصرف کند. به تعبیر دیگر مالکیت شخصی و خصوصی، در طول حق اولویت و ولایت ولی امر در تصرفات در اموال است، نه در عرض آن»^{۱۶}

چنین ولایتی که حتی در حوزه‌ی مالکیت شخصی، ولی امر نسبت به صاحب مال اولویت دارد آیا میتواند جز از سنخ ولایت الهی - و امری ورای قراردادهای اجتماعی - باشد؟ آیا چنین ولایتی از قراردادهای اجتماعی مسلمین حاصل میشود؟ به تعبیر شهید بهشتی این حق مالکیت اشخاص است که ذیل حق ولی امر در تصرفات قرار دارد نه بالعکس!

ها) اما مهمترین موردی که دست آویزی شده تا برخی رهبری و امامت امت اسلامی را از دیدگاه شهید بهشتی صرفاً یک قرارداد اجتماعی بدانند، توضیحات ایشان پیرامون آیه‌ی امامت ابراهیم است: «و اذ ابتلی ابراهیم ... قال انی جاعلک للناس اماماً قال لا ینال عهد الظالمین»^{۱۷} شهید بهشتی در ذیل آیه و این که چرا «عصمت» برای امام ضروری

۱۶- او به تنهایی یک امت بود، ص ۳۸۱ مندرج در بازشناسی یک اندیشه. ص ۱۶۸

۱۷- سوره‌ی بقره آیه‌ی ۱۲۴

است میفرمایند:

«او [معصوم] فقط زمامدار امت نیست چون ما خودمان زمامدار امت را در زمان غیبت انتخاب می کنیم و سمت زمامداری را ما به او می دهیم. این عهد الهی نیست. قصه از این بالاتر است: کسی است که زمامداری او به وسیلهی ما به او داده نشده بلکه به وسیلهی خدا

❖ شهید بهشتی اختیاراتی برای ولی فقیه قایل است که این اختیارات با قراردادهای اجتماعی قابل تفویض به رهبری نیست چرا که این اختیارات را نیز مردم هم ندارند که بخواهند به وی تفویض نمایند بلکه صرفاً برای امام و صاحب ولایت از جانب خداوند در نظر گرفته شده است.

به او داده شده است. ولایتش ولایت الهی است، نه ولایتی که ما به او داده باشیم ... او می بین قرآن است در سطحی بس بالا...»^{۱۸}

دربارهی این نظر چند نکته قابل توجه است:

۱- این آیه اساساً به امامت در مقابل امت و مسألهی رهبری جامعهی اسلامی نظر ندارد بلکه دایره های وسیع تر را شامل می شود. چنان که شهید بهشتی نیز اشاره کرده اند: «او می بین قرآن است در سطحی بس بالا» و حتی در پرسش و پاسخی که پایان همان جلسه مطرح شده ایشان تصریح می کنند که قصه، قصه ی زمامداری نیست که اگر قصه ی زمامداری بود در عصر غیبت که معصوم و چنین عهدی دسترسی نداریم چه کار کنیم؟ «بلکه مسأله بیش از زمامداری است.»^{۱۹}

۲- تعبیر شهید بهشتی در این بحث- که با توجه به زمان تفسیر آیات دیگر حدود سالهای ۵۰ تا ۵۲ است- اگر همان معانی را بدهد که برخی برداشت کرده اند باید گفت با مبانی و شواهد پیشین متعارض است

۱۸- حسینی بهشتی، ولایت، رهبری، روحانیت ص ۱۶۷

۱۹- همان، ص ۱۷۵

یعنی اگر حاکمیت و تشریع از آن خداوند است،^{۲۰} اگر اطاعت از پیامبران و امامان به دستور الهی است و زمامداران عصر غیبت نیز باید صرفاً بر طبق موازین معتبر در عصر غیبت به این منصب رسیده باشند،^{۲۱} اگر توحید در سرسپردگی و اطاعت نقش تعیین کننده‌ای در نظام اجتماعی جامعه‌ی اسلامی دارد،^{۲۲} اگر حتی مالکیت شخصی و ولایت شخصی بر اموال در طول ولایت ولی امر است،^{۲۳} اگر نظام سیاسی و اجتماعی جامعه‌ی اسلامی در دوران غیبت براساس تشیع راستین - نظام امت و امامت است^{۲۴} اگر احکام و دستورهای حکومت همچون احکام خدا و قوانین واجب‌الاطاعه است^{۲۵} چگونه میتوان گفت: «ما سمت زمامداری را به کسی میدیم» به عبارت دیگر این ظاهر کلام در مقابل سایر آرا و اندیشه‌های شهیدبهشتی قرار دارد و البته باید تأکید کرد:

اول، اغلب آرای یاد شده در قسمت‌های قبلی مقاله که در تقابل با ظاهر کلام ایشان هستند نسبت به آن متأخر می‌باشند و به طور طبیعی مورد قبول تر - و دوم، شاید منظور ایشان در آن سخنرانی صرفاً این باشد که «امامتی تحقق پیدا نمی‌کند تا امتی در کار نباشد»^{۲۶}

آری فقط در این صورت میتوان کلام مورد بحث از ایشان را در منظومه‌ی فکری آن بزرگوار جای داد و نظام اندیشه‌ی شهیدبهشتی را از صدر تا ساقه هماهنگ دانست.

۲۰- صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ص ۲۱۲ به بعد

۲۱- خدا از دیدگاه قرآن، ص ۱۳۳

۲۲- همان

۲۳- باز شناسی یک اندیشه، ص ۱۶۸

۲۴- مبانی نظری قانون اساسی، ص ۱۵

۲۵- باز شناسی یک اندیشه، ص ۱۶۲

۲۶- هدایت نیاگنجی، اندیشه‌های حقوقی شهیدبهشتی، ۱۳۸۲، اول، مؤسسه‌ی فرهنگی دانش و اندیشه‌ی معاصر، ص ۶۱

ارتباط بنی‌صدر با ماجرای ترور شهید بهشتی چیست؟

قاسم تبریزی

عضو شورای پژوهشی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی

برای یافتن پاسخ این سؤال به گفت و گو با «قاسم تبریزی» عضو شورای پژوهشی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی و عضو شورای فصلنامه مطالعات تاریخی نشستیم.

به عنوان اولین سؤال مختصری در خصوص پیشینه‌ی سیاسی و عملکرد بنی‌صدر پیش از انقلاب توضیح دهید.

بنی‌صدر اواخر دهه‌ی ۳۰ وارد عرصه‌ی مبارزات سیاسی شد و مبارزات خود را نیز از جبهه‌ی ملی آغاز نمود. بعدها در سال ۱۳۴۲ برای ادامه‌ی تحصیل به فرانسه رفت و به عنوان عضو جبهه‌ی ملی به عضویت کنفدراسیون

دانش جویان ایرانی که مشتمل بر نیروی‌های جبهه‌ی ملی، حزب توده، حزب پان ایرانیسم و جریان چپ به اضافه‌ی چند عضو مذهبی بود در آمد. با آغاز فعالیت نهضت آزادی در اروپا، او نیز فعالیت خود را با این گروه در فرانسه آغاز نمود.

با مهاجرت امام(ره) به پاریس، او نیز به جمع یاران و طرفداران امام(ره) پیوست. باید گفت در آن مقطع ما شاهد حضور سه جریان در اطراف امام(ره) بودیم. جریان اول عبارت بودند از: روحانیت، شاگردان و مدافعان حقیقی امام(ره)؛ جریان دوم سیاسیونی که در احزاب و جریان‌های اسلامی بودند که بنا به دلایل اعتقادی به امام(ره) پیوستند و جریان سوم عده‌ای از فعالین سیاسی که نوعی سرگشتگی شخصیتی و سرگردانی فکری داشتند، امثال دکتر «ابراهیم یزدی»، «صادق قطب زاده» و «ابوالحسن بنی‌صدر».

با توجه به حضور بنی‌صدر در اطراف امام(ره) که گاهی به عنوان مترجم ایفای نقش می‌کرد موقعیتی برای وی به وجود آورد تا در مطبوعات خارجی و نیز در داخل به نوعی مطرح شود. چرا که تا آن موقع شهرت و جایگاهی حتی در بین سیاسیون و مبارزان مذهبی نیز نداشت.

بنی‌صدر، در روز ۱۲ بهمن ۵۷ همراه امام(ره) به ایران آمد و در کارهای اجرایی دولت موقت نه تنها هیچ گونه مشارکتی نداشت بلکه به نوعی منتقد دولت آقای «مهندس بازرگان» هم به شمار می‌آمد.

وی در گیر و دار درگیری‌هایی که در جامعه به دلیل حضور فعال جریان‌های مارکسیستی اعم از حزب توده، چریک‌های فدایی خلق، سازمان پیکار، حزب رنجبران و ... وجود داشت به عنوان منتقد، فعالیت‌های بسیاری انجام داد. این مسأله نیز بین بچه‌های مذهبی که بیش‌تر شور و هیجان داشتند با استقبال مواجه گردید. البته باید گفت این فعالیت‌ها و سخنرانی‌ها در ظاهر

برای نقد جریان چپ بود اما هدف اصلی وی از این مسأله کسب شهرت و بسترسازی برای ریاست جمهوری بود.

وی به دلیل عقاید و شخصیت خاصش و نیز مواضع سیاسی که در یک چارچوب خاص نمی‌گنجید در شورای انقلاب نیز با شخصیت‌های برجسته‌ای مانند: «شهید مطهری»، «شهید بهشتی»، «شهید باهنر» و «آیت‌الله خامنه‌ای» اختلاف داشت. به عنوان نمونه ایشان معتقد بود که نابغه‌ی قرن است و این را آشکارا نیز اعلام کرده بود یا این که معتقد بود که اجتهاد ۶۴ مشخصه دارد که البته هیچ کس این مشخصه‌ها را به صورت یک جا نداشته و تنها خود او حایز همه‌ی آن‌ها بوده است. به هر شکل در اولین دوره‌ی انتخابات ریاست جمهوری، بنی‌صدر با چهره‌ی طرفداری از امام (ره) و خط امام (ره) موفق به کسب ۱۱ میلیون، رأی شد.

امام (ره) که او را می‌شناختند در همان مراسم تنفیذ فرمودند: «براساس قانون من شما را به عنوان رئیس جمهور تعیین می‌کنم و امیدوارم که شخصیت شما قبل از گرفتن مقام و بعد از آن تغییری نکند.»

در این مقطع بنی‌صدر رئیس شورای انقلاب شد و از آن جا که احساس رسیدن به قدرت به او دست داد بنای ناسازگاری با نهادهای انقلابی و نیروهای انقلاب را گذاشت. درحقیقت نخستین رئیس جمهور ایران اولین نغمه‌ی جدایی آشکار را در ۱۷ شهریور، سر داد به نحوی که در میدان شهدا گزارش‌های موجود را به گونه‌ای وارونه جلوه داد و تمام آن مشکلات را به گردن قوه‌ی قضاییه انداخت. به واقع می‌توان گفت این، اولین گام عملی وی در مقابله با نظام بود. پس از سخنرانی ایشان «شهید بهشتی» و آقای «هاشمی رفسنجانی» طی اظهارنظری، قانون را ملاک تعیین وظایف هر فرد دانستند.

در کنار این کار ایشان در برابر احزاب، گروه‌ها و نهادهایی که وجود داشت تحت عنوان دفتر همکاری رییس جمهور با مردم یک تشکل تأسیس کرد که در حقیقت یک حزب به شمار می‌آمد ولی با عنوان دفتر همکاری. اعضای این حزب عناصری از سازمان مجاهدین خلق، مائویست‌ها، جبهه‌ی ملی‌ها و ... بودند که هیچ گونه هم‌یاری، هم‌دلی و هم‌سویی با انقلاب و نظام نداشتند. کار به جایی رسید که برنامه‌های بنی‌صدر به گونه‌ای هماهنگ می‌شد که برای فرماندهی سپاه و یا دریافت گزارش‌های نهادها و جلساتی از این دست، دفتر هیچ گاه وقت نمی‌داد. در حالی که اعضای جبهه‌ی ملی، سازمان مجاهدین خلق و گروه‌های دیگر مرتب جلسات سه، چهار ساعته با وی داشتند. در واقع هر چه زمان می‌گذشت، پیوند آقای بنی‌صدر با سازمان مجاهدین خلق، جبهه‌ی ملی، نهضت آزادی و ... در خفا، بیش‌تر می‌شد.

با آغاز حمله‌ی نظامی حزب بعث عراق به ایران، ایشان با همان روش و تفکری که داشت از دادن هرگونه امکانات به نهادهای انقلابی اعم از سپاه، کمیته‌های انقلاب اسلامی و نیروهای بسیج مردمی، خودداری می‌کرد. در این میان با وجود آن‌که امام(ره) با هدف ایجاد هماهنگی میان ارتش، سپاه و بسیج نیروهای مردمی، نمایندگی فرماندهی کل قوا را به بنی‌صدر دادند، ولی او تنها سعی داشت بر ارتش تکیه کند.

او به پشتوانه‌ی انتخاب چند فرمانده و با تصور فرمان‌بری نیروهای نظامی و انتظامی از نمایندگی فرماندهی کل قوا، سعی در دامن زدن و گسترش اختلاف و نفاق میان سپاه و ارتش داشت. در این راستا، فرماندهی سپاه را دو مرتبه تغییر داد البته این اقدام در ظاهر قانونی بود و جزو اختیارات وی به شمار می‌آمد لکن در حقیقت برای تضعیف سپاه بود.

از یک سو امام(ره) مسأله‌ی جنگ را مسأله‌ی اصلی انقلاب مطرح می‌کرد

تا اذهان جامعه به مسایل فرعی کشانده نشود و از دیگر سو بنی صدر سعی می نمود اذهان جامعه را به اختلاف و تشتت بیندازد. با این حال هر مقدار که بنی صدر جلو می آمد، از اسلام، خط امام (ره) و چارچوب اهداف، رسالت و ماهیت انقلاب فاصله می گرفت. در این رابطه مسایلی که مطرح می کرد تکیه به ملی گرایی داشت و به طرف ایران منهای اسلام می رفت که این مسأله در مقالات منتشر شده از او در روزنامه‌ی «انقلاب اسلامی» قابل مشاهده است. در نهایت تذکر ائمه‌ی جمعه، روحانیون و بیانه‌های نهادها نیز کارساز نبود و ایشان با قرار گرفتن در یک سرایشی و فاصله گرفتن از قانون، از ریاست جمهوری اسلامی ایران به رهبر یک گروهک، تبدیل شد. در این میان گروه‌های چپ مائویستی، کمونیستی و صهیونیست‌ها در کنار منافقین، ایشان را یک ظرفیت مناسب برای در هم شکستن انقلاب و نظام دیدند.

برداشت منافقین و بنی صدر این بود که امام (ره) بنا به دلایلی قدرت عزل وی را ندارد. دلیل اول آن که نمایندگی فرماندهی کل قوا را در اختیار داشت. دوم این که شرایط جنگ این مسأله را ناممکن می ساخت. سوم آن که رئیس جمهور قانونی کشور بوده و به ۱۱ میلیون رأی خود اتکا داشت. چهارم آن که گروه‌ها و احزاب اطراف خود را حایز قدرت و اثرگذاری ارزیابی می کرد. در کنار همه‌ی این‌ها بنی صدر از پشته‌های تبلیغاتی رسانه‌های خارجی در مقابل امام (ره) بهره می برد.

بالاخره بنی صدر به طور کامل خط خود را از نظام، جدا کرد. اقداماتی چون عمل بر خلاف قانون، فرمان به ضرب و شتم مردم، کشاندن اختلافات به سطح جامعه و میان مردم، تشنج آفرینی برضد مجلس، قوه‌ی قضاییه، نهادهای انقلاب و سخنرانی برضد سپاه، کمیته‌های انقلاب و دادگاه‌های انقلاب اسلامی، همراهی با گروهک‌های مخالف، معارض و ... نمودهای

بارزی از این مسأله است.

❖ امام اول سال ۶۰ طی سخنانی فرمودند: «این سال، سال قانون و قانون گرایی است و همه باید به قانون پای بند باشند.» در مقابل بنی صدر طی اظهارنظری گفت: «من قانون را قبول ندارم.» امام (ره) نیز در واکنش به این اظهارنظر فرمود: «کسی که می گوید من قانون را قبول ندارم، قانون او را قبول ندارد.»

امام اول سال ۶۰ طی سخنانی فرمودند: «این سال، سال قانون و قانون گرایی است و همه باید به قانون پای بند باشند.» در مقابل بنی صدر طی اظهارنظری گفت: «من قانون را قبول ندارم.» امام (ره) نیز در واکنش به این اظهارنظر فرمود: «کسی که می گوید من قانون را قبول ندارم، قانون او را قبول

ندارد. در یک مملکت همه چی بر اساس قانون می گردد. همین سال را سال قانون گرایی اعلام می کنم. همه باید در برابر قانون خاضع باشند. دزدها از قانون می ترسند. دیکتاتورها از قانون می ترسند.»

سازمان مجاهدین در اردیبهشت ماه مجدد تهدیدهای خود برضد نظام را آغاز کرد. امام (ره) فرمود شما نیز اسلحه را بر زمین گذاشته و در چارچوب قانون فعالیت کنید اما از دفتر رییس جمهور مرتب گزارش می رسید که بنی صدر به دنبال حرکت ضد انقلابی سازمان مجاهدین خلق، رفته رفته وارد فاز نظامی می شود.

بنی صدر طی سخنانی در کرمانشاه و در حضور نیروهای ارتش، سعی در مظلوم نمایی می کند تا ارتش را در مقابل سپاه قرار دهد. با رسیدن این خبر به امام (ره)، ایشان طی نامه ای به ارتش اعلام می کند که از این پس آقای بنی صدر را از نمایندگی خود در فرماندهی کل قوا معزول کردم و نام برده باید فقط به حدود وظایف قانونی خود بپردازد.

در آن مقطع بحث قصاص مطرح بود. پس از آن که لایحه ی قصاص که یک اصل قرآنی است از طرف شورای عالی قضایی به مجلس شورای

اسلامی ارجاع داده شد، جبهه‌ی ملی اعلام کرد که این لایحه خلاف اصول انسانی است و مردم را به تظاهرات دعوت کرد. در حقیقت پشت پرده‌ی این ماجرا سازمان مجاهدین خلق و ابوالحسن بنی صدر قرار داشتند. منافقین که عمده شرکت کنندگان در این تظاهرات به شمار می‌آمدند خود را آماده‌ی درگیری نظامی کرده بودند. بازوی نظامی تمامی این جریان‌ها، سازمان منافقین بود.

پس از اعلام برکناری بنی صدر از نمایندگی فرماندهی کل قوا و مطرح شدن بحث عدم کفایت سیاسی وی، توسط منافقین در یک خانه‌ی تیمی پنهان و از آن‌جا به خیال خود به ارتش و مردم دستور مقاومت می‌دهد. حال آن‌که در حقیقت فرمان بنی صدر نه به ارتش بود و نه به مردم، بلکه همان سازمان مجاهدین خلق، اعضای ملیشیا و طرفداران آن‌ها، گروهک‌های حزب دموکرات و امثال این‌ها، مخاطب بنی صدر بودند.

واکنش‌ها به این اقدام بنی صدر چه بود؟

همان موقع برخی که تا حدی با ایشان مرتبط بودند، توصیه می‌کردند که در انتظار عمومی حاضر شده و در مجلس از خود دفاع کند. امام (ره) هم اعلام می‌کند: «بیا حسابت را از این گروهک‌ها جدا کن و با ملت باش.» امام (ره) برای هدایت بنی صدر بسیار تلاش کرد. حتی زمانی که مخفی شده بود، اعلام کرد دنیایت را تباه کردی؛ مراقب باش در آخرت، روسیاه نشوی. برو گوشه‌ای بنشین و کتاب بنویس. حتی امام (ره) راهنمایی و ارشادش می‌کند که تو برو به کارهای فکری پرداز اما این غرور و خودخواهی به او اجازه‌ی تصمیم‌گیری درست را نمی‌دهد.

زندگی مخفی بنی صدر با منافقین از این خانه‌ی تیمی به آن خانه‌ی تیمی

ادامه می‌یابد تا آن‌که مسأله‌ی انفجار حزب جمهوری اسلامی مطرح می‌شود البته این‌جا مشخص است که بنی‌صدر و منافقین تنها نیستند بلکه دست‌های آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها در کار است.

در افتادن با نظام با همان عدم کفایت آغاز شد؟

بله؛ در واقع بعد از عدم کفایت و ناامیدی کامل از حضور در نظام، بنی‌صدر در جهت انتقام‌گیری به مقابله و رویارویی علنی روی می‌آورد. به هر شکل منافقین از اول انقلاب دنبال به دست گرفتن تمام قدرت و - نه تنها بخشی از آن - بودند لذا خود را پیش تاز و صاحب پیروزی قلمداد می‌کردند. از سویی بنی‌صدر هم دچار غرور، خودخواهی و عنایت بود. فلذا کاملاً عادی بود که او هم در این کارزار وارد حیطه‌ی برنامه‌ی منافقین شود. اگر بنی‌صدر فقط قدرت می‌خواست، رییس شورای انقلاب بود. رییس جمهور هم بود. فرماندهی کل قوا را نیز به عهده داشت. یک حزب - دفتر همکاری رییس جمهور با مردم - و یک روزنامه هم در اختیار داشت. هر موقع نیز که اراده می‌کرد تلویزیون و صدا و سیما در اختیارش بود لذا هیچ چیزی کم نداشت. ولی مقید به قانون نبود و در چارچوب جای، نمی‌گرفت یعنی یک رییس جمهور قدرت دارد که در چارچوب قانون تعریف می‌شود. اگر رییس جمهوری از قانون عبور می‌کند معلوم است که غرور و خودخواهی دارد. رییس جمهور، رییس قوه‌ی قضاییه و رییس مجلس هر یک، اختیاراتی دارند که در چارچوب قانون مطرح می‌شوند.

چه ارتباطی بین عزل بنی‌صدر و انفجار ساختمان حزب جمهوری که طی آن رییس وقت قوه‌ی قضاییه، برخی از اعضای کابینه و تعدادی

از نمایندگان مجلس به شهادت رسیدند، وجود دارد؟

استناد ما در خصوص وجود این ارتباط بر چند پایه استوار است. یکی این که شخصیت ایشان به سازمان مجاهدین خلق به عنوان یک گروه محارب پیوند خورده بود یعنی از جایگاه رییس جمهور جمهوری اسلامی، تنزل پیدا کرده و در کنار «مسعود رجوی» قرار می گیرد.

دیگر آن که در تأیید این مدعا که اقدام های آن ها هماهنگ با خارج از مرزها بود، باید گفت بنی صدر و رجوی با یک هواپیمای از ایران خارج و در پادگان نظامی فرانسه پیاده می شوند. دقت داشته باشید که پس از ورود به فرانسه به این ها پناهندگی ویژه ی سیاسی - نظامی داده می شود. یعنی جلوی محل اقامت بنی صدر و رجوی پلیس فرانسه همان طور که از «شاهپور بختیار» محافظت می کند وظیفه ی مراقبت از آن ها را نیز به عهده می گیرد.

دلیل بعد آن که پس از حضور در فرانسه، شورای مقاومت ملی مرکب از تمام احزاب و گروه هایی که در ایران برضد انقلاب با سازمان مجاهدین خلق و بنی صدر همکاری می کنند، تشکیل می شود. شورایی که عملیات ترور را در ایران پی ریزی می کند. جالب آن که نشریات سازمان مجاهدین خلق نیز جزییات ترورها را تشریح می کرد. ترورهایی که منجر به شهادت بیش از ۱۷ هزار نفر شد. به هر ترتیب ابوالحسن بنی صدر عضو شورای مقاومت ملی است. در همان زمانی که وارد فرانسه می شوند بنی صدر دخترش را به عقد مسعود رجوی در می آورد لذا پیوند تبار هم به وجود می آید.

از سویی پس از استقرار منافقین در عراق، پیوند آن ها با دشمن متجاوز بر ضد کلیت، امنیت و منافع ایران، آشکار می گردد. در نظر داشته باشید در دوره ای که بنی صدر رییس جمهور ایران بود ارتش عراق به ایران حمله

کرد. در همان روزها بنی صدر مدعی مبارزه با دشمن -البته به سبک خود- بود. لکن در این جا می بینیم که همراهان و متحدانش در راستای سیاست ها و منافع عراق، مقابل ایران می ایستند.

پس از مدتی منافقین احساس می کنند که دیگر این کارآیی ندارد و به اهدافشان رسیده اند. اهدافشان این بود که در ایران تشنج به وجود بیاورند و برخی از رهبران انقلاب را به شهادت برسانند. بعد از مدتی بنی صدر کارآیی خود را از دست داد و در حقیقت عنصری شد که نه در داخل و نه در میان ضد انقلاب کارآیی و جایگاهی نداشت. سازمان منافقین با کنار گذاشتن بنی صدر به راه خود ادامه می دهد.

پس از آن هم بنی صدر نه تنها حاضر نمی شود به خطا، انحراف و انحطاطی که در همکاری با سازمان منافقین مرتکب شده اعتراف کند بلکه در توجیه این جدایی، مسایلی فرعی هم چون اختلاف نظر با سازمان و خود رأی بودن آن ها در تصمیم گیری ها و ... را پیش می کشد.

علی رغم تمامی قانون شکنی های بنی صدر که به آن اشاره کردید، بعضاً شنیده می شود ضد انقلاب مدعی می شوند که در خصوص بحث عدم کفایت سیاسی، امام(ره) این اختیار را طبق قانون نداشت و برخلاف قانون بنی صدر را عزل نمود. ارزیابی شما از این ادعا چیست؟

به اعتقاد بنده کسانی که این بحث را مطرح می کنند قانون را نمی شناسند. این مسأله مراتب خاص خود را دارد. در مرحله ی اول به لحاظ این که امام(ره) خود به عنوان ولی فقیه و فرماندهی کل قوا جایگاهی قانونی داشت و نمایندگی خود را به بنی صدر داده بود و بعد هم این عنوان را از ایشان بازپس می گیرند.

در مرحله‌ی بعد طبق قانون، مجلس شورای اسلامی می‌تواند رئیس جمهور را استیضاح کرده، رأی به عدم کفایت داده و برکنار کند. بنابراین رأی به عدم کفایت بنی‌صدر در مجلس صادر شد. گذشته از آن همان‌گونه که بعد از انتخاب رئیس جمهور و تأیید شواری نگهبان، رهبر و ولی فقیه باید حکم رئیس جمهور را تنفیذ کند، در رد صلاحیت هم به همین شکل است.